

اندیشه‌هایی در باب زبان

## نثر فروغی، نگارشی استاندارد علیه لمپنیسم زبانی

محسن خیمه‌دوز



فروغی نه‌تنها سبک نگارشی در ترجمه‌های دشوار به زبان ساده و بدون لوث شدن اصل مطلب را ابداع کرد بلکه نثر نگارشی فلسفی و مفهومی را هم ایجاد کرد. فروغی در جلد دوم سیر حکمت در اروپا، آرای بی‌پر «بیل» آخرین متفکر قرن هفدهم فرانسه را چنین به نگارش درمی‌آورد: «در دین باید ایمان را حاکم قرار داد و به گفته مقتدیان باید عمل نمود و در علم و حکمت به عقل باید رجوع کرد. اختلافات و منازعاتی که میان فرقه‌های مختلف هست غالباً مبنی بر اغراض و هواهای نفسانی است، بسا هست که در اصل مطلب متفقند ولیکن الفاظ و عبارات و شیوه بیان را مختلف ساخته و با هم مشاجره می‌کنند و نمی‌دانند چه می‌گویند یا می‌دانند و لجاج و عناد کرده به تقبیح و تکفیر یکدیگر می‌پردازند. پس افکار و عقاید را باید آزاد گذاشت و از این جهت متعرض کسی نباید شد.»<sup>\*</sup> سبک نگارشی فروغی فقط به تالیفات فلسفی و ترجمه‌های فاخر محدود نبود. فروغی اگر فرصت بیشتری داشت و اگر لمپنیسم رضاخان او را آزاد نمی‌داد و از کار نمی‌انداخت، می‌توانست در حوزه خلق آثار ادبی مثل داستان‌نویسی و نقد ادبی هم بدرخشد و حتی بتواند آثار جالب دیگری را هم ترجمه کند. کافی است به متن نامه‌ای فروغی پس از اخراج از کار و شروع خانه‌نشینی برای دخترش می‌نویسد نگاهی انداخته شود تا بی‌اختیار اشکی از چشمان جاری سازد. قدرت نگارشی فروغی در اینجا هم احساسات زیبایی‌شناسانه و لطیف او را نیز به خوبی بروز داده و به یادگار گذاشته است. اما حیف که لمپنیسم سیاسی مسلط میانه‌ای با ادب و ادبیات و تفکر نداشت و مروج لمپنیسم نگارشی و زبانی شد و فروغی را از خلق بخشی از استعدادهایش محروم کرد. ویژگی بارز نثر فروغی در نگارش، جذا از شیوایی و روان بودن و برخورداری از انضباط جملات، در دو نکته اساسی است که نثر نگارشی امروز ایران در همه حوزه‌ها به ویژه در حوزه نگارش‌های ادبی، فلسفی و مفهوم‌گرانه به شدت به آن نیازمند است. این دو نکته عبارتند از: ۱- رعایت مینی‌مالیسم نگارشی ۲- درمان لمپنیسم زبانی.

**۱- مینی‌مالیسم نگارشی**

نگارش با جملات کوتاه یکی از روش‌های دشوار و درعین حال کارآمد نگارشی هم در تالیف و هم در ترجمه است. نگارش با جملات کوتاه که ریشه در ادبیات فاخر ایران نیز دارد، از جمله نثر فاخر سعدی در گلستان، باعث می‌شود انتقال مفهوم به مخاطب با حداقل امضات نوشتاری و بدون ایجاد ابهام در قوه فهم از انجام شود. جملات بلند در نگارش یا برای پوشاندن هیچ‌پندانی و هیچ‌نگویی صورت می‌گیرد به طوری که مخاطب گمان می‌کند اگر متن را نمی‌فهمد به دلیل دشوار بودن متن یا کم‌دانشی اوست در صورتی که با متن و نوشته‌های قابل‌روستی که در دروش چیزی نیست و بیشتر ادبی نگارش و نوشتن را درمی‌آورد تا اینکه دغدغه خلق نگارشی بدیع داشته باشد، یا اینکه اگر نوشته حاوی مطلبی اصیل باشد در طولانی نویسی و اصطلاحاً رودرمداری نگارشی، اصل مطلب و مفهوم گم می‌شود و خواننده چنین متونی معمولاً از میانه راه مطالعه متن را راه می‌کند. البته باید سادهنویسی را از سادسدهی و سادسخوانی جدا کرد و نباید گمان کرد سادهنویسی الزاماً سادسدهی و سادسخوانی را به دنبال دارد. سادهنویسی برای سادسدهی یا سادسخوانی نیست زیرا مطالب جدی و عمیق را باید با مطالعات مکرر و آموزش درست و پرسش‌ها تا رسیدن به جوابی مستدل و معتبر خواند و فهمید. بنابراین منظور از سادهنویسی سادانگاری در خواندن و فهمیدن نیست بلکه ساده بیان کردن مباحث جدی و سنگین (و حتی غیرسنگین) بدون لوث کردن و آلوده ساختن آنها با ادبیات مفهومی و دشوار فرمال نگارشی است. فروغی خود درباره مفهوم سادگی در نگارش چنین می‌گوید: «گاهی و اقتباس از افکار و لطایف گفتار خارجبان مستلزم آن نیست که شیوه بیان و زبان خود را از دست بدهیم و پسندیده‌تر آن است که فکر را روایی را به زبان و بیان اختصاصی ایران درآوریم و اینجاست چه در نگارش و چه در ترجمه همه وقت کوشیدم که این نتیجه را حاصل کنم اما اینکه کلیاتب شده‌ام یا نشدم حکمش با خوانندگان است... در هر حال اگر اینجانب موفق شده باشم که مطالب را ساده و روان بیان کنم، امیدوارم خوانندگان از این جهت مغرور نشوند و سرسری نخوانند. روان بودن لفظ نشانه آسان بودن معنی نیست. مطلب بسیار عمیق است و فهم آن به درستی، تامل شایان لازم دارد و هر چند گمان دارم هر شخص هوشیاری می‌تواند از این کتاب استفاده کند، بهر‌مندی کامل کسی راست است که لافال به اجمال از اصول و علوم ریاضی و طبیعی امروزی هم به کلی بیگانه نباشد.»<sup>\*</sup> مینی‌مالیسم نگارشی به زیبایی در نثر نگارشی فروغی روان شده و بار بار خواننده‌های ناآشنایی و ترجمه‌ای او می‌توان به این استعداد والای نگارشی‌اش پی برد و تحسین‌اش کرد به همین دلیل خواندن چندباره تالیفات پرتعرق فروغی از جمله سیر حکمت در اروپا، ترجمه او از گفتار در روش دکارت و نیز نقد در نامه‌ها و یادداشت‌های فروغی برای هر مترجم و نویسنده فارسی‌زبان لازم و ضروری است.

**پی‌نوشت‌ها:**

- <sup>\*</sup>1-Pierre Bayle (1647-1707) ۲- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، مقدمه جلد دوم، ۱۳۱۸ (فصلی: زوار، ۱۳۸۴)
- <sup>\*</sup>بـا آنکه فروغی سیاستمدار فعال و کارآمدی بود هرگز از تفکر و نوشتن و نگارش و ادبیات غافل نشد. خلق چنین شخصیت چندجانبه‌ای در میان ایرانیانی که عادت به تک‌وجهی و تک‌بعدی و نثر دارند حیران‌کننده و ارزشمند است. نگاهی به بخشی از فهرست تالیفات، ترجمه‌ها و تصحیحات ادبی او جایگاه والای ادبی، فکری و حتی سیاسی او را نشان می‌دهد؛ جایگاهی که اساس سبک گیری نثر پخته، بهادشتی و استاندارد شده او هم هست. **تالیفات:** حکمت مسراط، ۱۲۹۷/۱۲۹۷ «چرا؟ به این جهت، فاقد تاریخ/ دوره مختصری از علم فیزیک، ۱۳۲۸ قمری ...» **ترجمه‌ها:** درس‌های علمی؛ پل بر؛ فاقد تاریخ/ گفتار در روش به کار بردن عقل؛ زنده دکارت، ۱۳۱۷ ...
- <sup>\*</sup>**تصحیحات ادبی:** رابعیات خیام، با مقدمه، ۱۳۱۱/کلیات سعدی، با مقدمه، ۱۳۱۹/ رساله‌اشعار برگزیده حافظ، ۱۳۱۸/ مقدمه‌ای بر شفا، بوعلی سینا، ۱۳۱۶ ... و
- <sup>\*</sup>**برخی از مقالات:** ایران را چرا باید دوست داشت؟، ۱۹۳۰/ حقوق در ایران، ۱۳۱۵/ رساله سرالاسرار، ۱۳۲۰/ سه‌ت تاتار مولیر، فاقد تاریخ/ اختلافات سرحدی ایران و شوروی، ۱۳۱۱ ... و

در میان روشنفکران ما تک‌گویی یا مجادله انتقادی، قاعده نو نه‌ای از چنین قاعده‌ای مناقشه آفایان جواد طباطبایی و ماشاءالله آجودانی است بر سر کتاب «مشروطه ایرانی» نوشته آجودانی. این مناقشه را برگزیدم چرا که در دو سوی آن دو چهره نامدار روشنفکری ما قرار دارند.تا آنجا که مطلعم موضوع از نوشته، یکسره تمجیدآمیز طباطبایی از کتاب «مشروطه ایرانی» شروع شد. وی تمجید خود را چنین بیان می‌کند: «کتاب دکتر ماشاءالله آجودانی حاصل پژوهش بسیار پراهمیتی است که پس از دهه‌ها که از انتشار نوشته‌های فریدون آدمیت درباره تاریخ اندیشه سیاسی جنبش مشروطه‌خواهی در ایران می‌گذرد، درچه نویی به گستره اندیشه تجددخواهی ایرانیان باز کرده و پرتوی بر برخی از زوایای ناشناخته آن افکنده است...به نظر من...به جرات می‌توان گفت که کتاب [آجودانی] نخستین نوشته ارجمندی است که پس از سال‌ها درباره اندیشه سیاسی مشروطه‌خواهی انتشار می‌یابد.» (مجله ایران‌نامه، سال شانزدهم، شماره یک) ۱۰ سال بعد از آن آبان ۱۳۸۵، ۲۱ آبان ۱۳۸۵، سال شانزدهم، شماره یک) با روزنامه «اعتماد ملی» انتقاداتی به این کتاب مطرح کرد و از جمله گفت: «بینید در فاصله مشروطیت تا امروز درباره مجلس اول مشروطه که نخستین و بزرگ‌ترین آزمایشگاه تجدد در ایران بود چند صفحه مطلب در تولیدات روشنفکری ایران پیدا می‌کنید! آیا نویسنده کتاب مشروطه ایرانی اصلاً ایرانی‌ها به این مجلس و مذاکرات آن کرده است. سبب این امر آن است که بحث‌های مجلس‌یانظر به نویسنده مشروطه‌ایرانی سازگار نیست. تاریخ‌نویسی ما از اسناد مزاحم صرف‌نظر می‌کند که نمونه بارز آن آل‌احمد است.»وی در اینجا با رویکردی انتقادی، آن هم با تبیین صحیح، با «مشروطه ایرانی» مواجه می‌شود. تاریخ‌پردازان متکی به حقیقت‌های شخصی به اسناد- یعنی واقعیت‌های- نامنطبق با آن حقایق بی‌اعتنا می‌مانند.

اما واکنش آجودانی به طباطبایی چه بود؟ در ۲۶ خرداد ۱۳۸۶، وی در مصاحبه‌ای با روزنامه «هم‌میهن» در نقد جنبش روشنفکری معتقد است که روشنفکران ما «با هم در گفت‌وگو نیستند. پس تک‌گو هستند. روشنفکران ما چون با یکدیگر در حال گفت‌وگو نیستند پس خصمانه با یکدیگر برخورد می‌کنند. به یکدیگر فحش می‌دهند، نقد نمی‌کنند بلکه نفی می‌کنند... آنان یا لحن بی‌ادبانه و با توهین و افترا نسبت به یکدیگر حرف می‌زنند و...» وی همین موضع خود را، این بار در مصاحبه‌ای با روزنامه «شرق» در ۸ خرداد ۱۳۸۶ اعلام کرده بود. می‌گوید: «هرروز... نه تنها گفت‌وگویی اصولی در بین روشنفکران وجود ندارد، حتی وقتی هم که می‌نویسند به جای آنکه گفت‌وگو بکنند، فحاشی می‌کنند... به جای اینکه پاسخ اصولی و منطقی به هم بدهند و ضعف دیدگاه‌های هم‌دیگر را به شکل منطقی مطرح بکنند یا فحاشی و متهم کردن یکدیگر خشونت را در فضای روشنفکری بازتولید می‌کنند و به همین مصاحبه در دست چند مسطر پس از همین گفته وی به نقد طباطبایی «پاسخ اصولی و منطقی» می‌دهد و می‌گوید: «آقای طباطبایی کتاب‌هایش بیش از آنکه مورد علاقه خوانندگان باشد مقدمه‌هایش مورد علاقه است، چرا؟ برای اینکه در این مقدمه‌ها به آسانی پر خاش می‌کند و به خیلی‌ها حتی به آنان که وامدارشان است، آراش دوستدار) با شایگان یا سروش توهین می‌کند. شما مقدمه‌هایش را بخوانید. دن کیشوتی را می‌بینید که سوار بر اسب هر کس را که سر راهش است می‌زند. این نوع برخورد و خوشنشان‌نشان دهنده فضای عقبنده جامعه ماست که جای برای گفت‌وگو و نقد و پرسش‌نق نمی‌گذارند.»<sup>\*</sup> توهین و تهمت ناروای آجودانی به خوانندگان کتاب‌های طباطبایی- که در این مناقشه هیچ نقشی ندارند- می‌کنم. وی که این رفتار روشنفکران مان را زشت می‌شمارد که با «لحن بی‌ادبانه و توهین و افترا نسبت به یکدیگر حرف می‌زنند» در این مصاحبه دقیقاً همان رفتاری را با طباطبایی دارد که در چند جمله قبل آن را با «فحاشی و متهم کردن یکدیگر» مشخص می‌کند. اما نخستین پرسش این است که در زمان این مصاحبه از نوشته شدن آن مقدمه‌های مورد علاقه آجودانی- و نه لزوماً مورد علاقه خوانندگان- چند سالی می‌گذشت. پس چرا وی، این چند سال اشاره‌ای به این نکرد که طباطبایی در مقدمه کتاب‌هایش نقش دن کیشوت را بازآفرینی می‌کند؟ بیش از ۱۰ سال از طرح نهاده «امتناع اندیشه» از سوی طباطبایی می‌گذشت. آجودانی حدود ۱۰ سال فرصت داشت مدعی شود که او در طرح این تز «امدادار آراشش دوستدار است» خود ایسن وامداری را انکار می‌کند. اما چرا چنین ادعایی را مطرح نکرد؟ پاسخ کاملاً آشکار است. آجودانی از زمستان ۱۳۷۶ تا آبان ۱۳۸۵، احتمالاً با هیچ واکنشی از طباطبایی جز همان تمجیدنامه در مورد کتاب خود مواجه نشده بود. پس حتی اگر او طباطبایی را در مقدمه کتاب‌هایش چه می‌کند و حتی به روشنفکرانی که وامدارشان است می‌تازد اما رسم نمک خوردن و نمکدان نشکستن ایجاب می‌کند که در این مورد سلاکت بماند و تمجیدگر خود را نیازدار. این در حالی است که یابیندنی به این رسم «گفت‌گرانه» از آبان ۸۵ و در پی نقد طباطبایی بر کتاب او دیگر جایز نیست. پس آجودانی در اولین فرصتی که می‌یابد به تندی و دور از نقد و منطقی با اثر با او مواجه می‌شود.

اما پرسش مهم‌تری مطرح است! اینکه واکنش تند آجودانی اصلاً چه ربطی دارد به نقد طباطبایی؟ نمونه‌ای به دست می‌دهم محمدرضا نیکنفر در «نقد آگاه» (دوره جدید، شماره اول، ۱۳۸۸) نقدی است. سپس این نتیجه را می‌گیرد که «تاریخ‌نویسی ما از اسناد مزاحم صرف‌نظر می‌کنند، دقیقاً همین نتیجه‌گیری و استیسه است که آجودانی را به چنین واکنشی واداشته است. «هن» در میان همین گروه‌ها یعنی بقایای چپ جهان سومی و برخی از اصحاب روشنفکری، به کمتر کسی برخوردادم که مطالب مرا خوانده باشد. در همین شماره اخیر نقد آگاه مقاله‌ای از شخصی به نام نیکفر دیدم که از میان ۱۵۰۰ صفحه‌ای که من درباره دوره قاجار و مشروطیت نوشته‌ام به عبارتی از خارصه همان سخنرانی انمظور سخنرانی طباطبایی در صدمین سالگرد نهضت مشروطه است!اسناد کرده و فرموده است که گویا من به نتایج جدیدی رسیده و ادعا کرده‌ام که نوازش ایرانی با روحانیت گویا این هم از مصادیق هرمنوتیک‌بازی ایرانی است... آلو نیکفر را متهم می‌کند که دانسته‌ها و اطلاعاتش را از طریق سایت‌ها جمع‌آوری می‌کند و سپس به نوشته نیکفر برمی‌گردد و ادامه می‌دهد[ «هقاله جدی باید سر و تهی داشته باشد و دست‌کم یکی دو منبع یا سایت‌خوانی که نمی‌شود مثاله اندیشه و نوشت البته بندباری می‌شود کرد که روشنفکر ایرانی می‌کند»

## آند پشته

نقد بر بساط روشنفکری ما-۲

# رویکرد دو گانه‌انگارانه

**حسن قاضی‌مرادی**
h\_ghazimoradi@yahoo.com



پاسخی فقط ظاهر‌بینانه صحیح می‌نماید. از نظر من، آجودانی دقیقاً به این علت چنین واکنش تندی به وی نشان می‌دهد که می‌کوشد گفت‌وگوی انتقادی با او را به بن‌بست کشاند و ناممکن کند. اگر هم آجودانی در چند جمله پیش از چنین تلاشی برای مسود کردن راه هر گفت‌وگوی انتقادی با طباطبایی، چنان با تأکید بر فقدان گفت‌وگو در میان روشنفکران می‌تازد، بیشتر باید به فقدان گفت‌وگو در میان روشنفکران از نظر، بیشتر برای به اشتباه انداختن خوانندگان است. اما چرا؟ پیش از این اشاره کرده‌ام حقیقت‌های شخصی می‌توان نسبت به موضوع‌های مختلف موضع‌گیری کرد، اما نمی‌توان به اتکای آنها با منتقدی که این نقد نیکفر را خوانده‌اند، می‌فانددوی در آن، محور فکری پرداخت. از این رو روشنفکر متکی به حقیقت‌های شخصی‌اش در مواجهه با منتقدان خود می‌کوشد تا با توسل به هر روشی، امکان این گفت‌وگو را حذف کند. او از جمله می‌کوشد قواعد بازی او برهم بزند تا بازی انجام نشود. مهم‌ترین شیوه به هم زدن بازی گفت‌وگوی انتقادی توهین است. بر این نظر هستم که حقیقت‌ها یا استنباط‌های شخصی آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» بسیار پررنگ است. با چنین حقایق یا استنباط‌هایی نمی‌توان به منتقدی به گفت‌وگو نشست. درست به همین دلیل است که تاکنون به گفت‌وگوی انتقادی آجودانی با هیچ یک از منتقدانش برخوردادم. منظورم از گفت‌وگوی انتقادی باطنی، مصاحبه با روزنامه‌نگاران نیست. مصاحبه کیفیتاً از گفت‌وگوی انتقادی ممتاز است. برای مشخص شدن گفت‌وگوی انتقادی، مثلاً به این نکته اشاره می‌کنم که طباطبایی در صفحات ۵۴۷-۵۳۷ کتاب خود «ظریه حکومت قانون در ایران» منتشرشده در سال ۱۳۸۶) با دور شدن از تحقیر کردن مرسوم خود، در چارچوب اندیشه سیاسی و مبتنی بر عقلانیت تاریخی به نقد «کاربرد

برخی از مفاهیم اندیشه سیاسی جدید» در کتاب «مشروطه ایرانی» پرداخته است. گفت‌وگو انتقادی، پاسخی در همین چارچوب به نقد وی است. آجودانی اما چنین نکرده است. او اصلاً برای اینکه هرگونه صحبتی با طباطبایی را محال کند چنان واکنشی به او نشان می‌دهد. آجودانی می‌داند که به اتکای حقیقت‌های شخصی‌اش می‌تواند به هر اتهام‌زنی متوسل شود، اما نمی‌تواند به مفاهمه و روشنفکری انتقادی بپردازد. پیش از ادامه مناقشه این دو باید تأکید کنم کتاب «مشروطه ایرانی» نوشته آجودانی، این مناقشه را برگزیدم چرا که در دو سوی آن دو چهره نامدار روشنفکری ما قرار دارند.

## نکته



**نمونه‌ای از چنین قاعده‌ای مناقشه آفایان جواد طباطبایی و ماشاءالله آجودانی است بر سر کتاب «مشروطه ایرانی» نوشته آجودانی. این مناقشه را برگزیدم چرا که در دو سوی آن دو چهره نامدار روشنفکری ما قرار دارند.**

همتای آجودانی است. نمونه‌ای به دست می‌دهم محمدرضا نیکنفر در «نقد آگاه» (دوره جدید، شماره اول، ۱۳۸۸) نقدی است. جدی، از جمله در مورد محور اصلی تفکر طباطبایی- یعنی «امتناع اندیشه»- نوشته است. پاسخ وی به این نقد در جمله «هم‌نظره» است. «شماره اول» (۱۳۸۸) به چاپ رسید. پاسخ این است: «هن در میان همین گروه‌ها یعنی بقایای چپ جهان سومی و برخی از اصحاب روشنفکری، به کمتر کسی برخوردادم که مطالب مرا خوانده باشد. در همین شماره اخیر نقد آگاه مقاله‌ای از شخصی به نام نیکفر دیدم که از میان ۱۵۰۰ صفحه‌ای که من درباره دوره قاجار و مشروطیت نوشته‌ام به عبارتی از خارصه همان سخنرانی انمظور سخنرانی طباطبایی در صدمین سالگرد نهضت مشروطه است!اسناد کرده و فرموده است که گویا من به نتایج جدیدی رسیده و ادعا کرده‌ام که نوازش ایرانی با روحانیت گویا این هم از مصادیق هرمنوتیک‌بازی ایرانی است... آلو نیکفر را متهم می‌کند که دانسته‌ها و اطلاعاتش را از طریق سایت‌ها جمع‌آوری می‌کند و سپس به نوشته نیکفر برمی‌گردد و ادامه می‌دهد[ «هقاله جدی باید سر و تهی داشته باشد و دست‌کم یکی دو منبع یا سایت‌خوانی که نمی‌شود مثاله اندیشه و نوشت البته بندباری می‌شود کرد که روشنفکر ایرانی می‌کند»

به گواهی آنچه در فصل‌های مشروطه ایرانی آمده، نویسنده هیچ چیز درباره تاریخ اندیشه سیاسی نمی‌داند.» طباطبایی در نخستین واکنش مکتوب خود به «مشروطه ایرانی» می‌نویسد: «به نظر من... به جرات می‌توان گفت که کتاب [آجودانی] نخستین نوشته ارجمندی است که پس از سال‌ها درباره اندیشه سیاسی جنبش مشروطه‌خواهی انتشار می‌یابد.» حدوداً ۱۰ سال بعد می‌نویسد: «به نظر من، [کتاب آجودانی] از نظر تاریخ کالایی تجاری، تابع منطق تولید و مصرف سرمایه‌داری کلی بی‌فایده است... به گواهی آنچه در فصل‌های مشروطه ایرانی آمده، نویسنده هیچ چیز درباره تاریخ اندیشه سیاسی نمی‌داند.»این دو نظر، اما بدون تردید، متضاد هم‌اند. خواننده این دو متن با رویکرد دوگانگانه تمجید / تحقیر مواجه است؛ رویکردی که هیچ نسبتی با نقد ندارد. طباطبایی نیز متوجه این تضاد آشکار است که لازم می‌بیند توضیحی در مورد آن بدهد. اما پیش از بررسی توضیح او به این نکته اشاره می‌کنم که او در متن انتقادی جدید درباره کتاب «مشروطه ایرانی» این جمله را نیز آورده: «اشاره‌هایی نیز به تاریخ روشنفکری در آن آمده است.» خواننده در این عبارت لحن تأییدآمیزی را تشخیص می‌دهد. اما چرا طباطبایی در نوشته، یکسره طردآمیز خود، این کتاب را دارای نکته مثبتی نیز می‌داند؟

آنان که به ویژه، سه کتاب اخیر طباطبایی در مجموعه تاملی برای ایران»<sup>\*</sup> را خوانده‌اند، می‌دانند که آجودانی نیز در این کتاب، در کل، به ادعائنامه‌نویسی علیه روشنفکران- البته در مجموع به جز میرزا فتحعلی اخوندزاده- پرداخته است. باطنیعب این هم‌نظری از دو موضع متفاوت انجام می‌شود.

اما طباطبایی در توضیح آن دو رویکرد کاملاً متضاد در مورد کتاب، به آمیزش واقعیت و تخیل می‌انجامد. بخشی از مفهوم رادیو بی‌بی‌سی به من تلقن کرد و خواست یک معرفی کوتاه برای آن کتاب بنویسم در حد چهار دقیقه رادیویی. من یک صفحه برای معرفی ساده کتاب نوشتم و ارسال کردم. مدیر این رادیو تلفنی از من پرسید مگر هیچ انتقادی به این کتاب وارد نیست که اشاره‌ای نکرده‌ام. جواب من این بود که در چهار دقیقه مگر چه می‌شود گفت آن هم در یک رادیوی بیگانه که شنونده‌های از نوع خاصی دارد. وانگهی، کتاب در ایران منتشر نشده بود و علامه ایرانی خاش‌نخ، بسیار کم کتاب می‌خواند و اگر در چهار دقیقه، یک دقیقه و نیم هم از ایرادات کتاب گفته شود آن چند خواننده احتمالی هم با خوشحالی کتاب را نخواهند خواند.»

ایسن گفته را آوردم تا نتیجه بگیرم گفت‌وگوی انتقادی با نقد در تعامل تام با خود- انتقادی از انتقاد از خود است. هیچ روشنفکری نمی‌تواند به نقد راستین، نقد گفت‌وگویابه، نقد به مثابه مفاهمه و روشنفکری بپردازد مگر که با ظرفیتی برابر امکان خود- انتقادی داشته باشد. آنان که به درستی بر ضعف گفت‌وگوی انتقادی میان روشنفکران تأکید می‌کنند، به درستی نیز به فقدان خود- انتقادی اینان آگاهی دارند.

طباطبایی در این گفته، نه به تبیین بلکه به توجیه سطحی آن یکجانبه تمجید کردن از «مشروطه ایرانی» می‌پردازد. این توجیه در نحوه طرح روایت و حتی کلمات و عبارات به کار او را درباره دوره قاجاریه و مشروطیت خوانده باشد فقط «به عبارتی از خلاصه همان سخنرانی استاد کرده است و...» آنان که این نقد نیکفر را خوانده‌اند، می‌فانددوی در آن، محور فکری طباطبایی، یعنی «امتناع اندیشه»، را که با آن تاریخ اندیشه در ایران را بررسی کرده به نقد کشیده است و نه به هیچ وجه موضوعات مطرح در سه کتاب اخیر او را. طرح موضوع «امتناع اندیشه» از سوی طباطبایی نیز به سه سال‌ها پیش از نوشتن این کتاب‌ها برمی‌گردد. نیکفر فقط در یک زیرنویس به مطلبی از سخنرانی اشاره می‌کند.

نیکفر مطلب را در زیرنویس آورده به این معنی که بدون آن هم یا با حذف آن هم به دریافت کلی او از محور اندیشه طباطبایی و نقد آن خلیی وارد نمی‌آید. به علاوه این زیرنویس ربط مستقیمی ندارد به محتوای نقد او. ندارد. طباطبایی در پاسخ خود اما به محور نقد نیکفر هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. او به پاسخ خود توجه خواننده را فقط به از زیرنویس جلب می‌کند: «نظر تاریخ اندیشه (سیاسی) از نیز نظریه تاریخ جنبش مشروطه‌خواهی به کلی بی‌فایده است»<sup>\*</sup> آیا باید کتابی در حوزه اندیشه سیاسی را که «به گواهی آنچه در [آن] آمده، نویسنده هیچ چیز درباره تاریخ اندیشه سیاسی نمی‌داند» برای ترغیب کتابخوانی به دیگران معرفی کرد؟ یا معرفی مدح‌آمیز کتاب و معرفی انتقادی آن در بیست صفحه یا یک صفحه- کیفیتاً از هم متفاوت و متمایز نیستند؟ آیا توجیه‌گری و تبیین یکسان‌لدا طباطبایی می‌نویسد: «اگر بخوایم همه بدفهمی‌ها و غلط‌های «مشروطه ایرانی» را باز کنیم، کتاب [آ] فراهم می‌آید.» اما چرا باید «خوشحالی» دیگران از خواندن چنین کتابی را بطنیعب. (حال به این نکته نمی‌پردازم که تا آنجا که می‌دانم محله «ایران‌نامه» هیچ نوشته‌ای را بدون کسب اجازه از نویسنده آن چاپ نمی‌کند)

ایسن فقط یک نمونه از بسیار تک‌گویی‌ها و مجادله‌های انتقادی روشنفکران ما بود؛ آنچه در این دیدار، نقد را به مثابه مجامعت و روشنفکری، به مثابه با هم- اندیشی، در مسیر جست‌وجوی حقیقت ناممکن می‌کند. هر یک از ما روشنفکران دامادی که در حوزه سخنوری انتزاعی قرار داریم، چه بسیار در مورد معایب تک‌گویی‌ها و مجادله‌های انتقادی و الزام گفت‌وگوی انتقادی روشنفکران با یکدیگر دا سخن سر می‌دهیم. همین اغلب ما وقتی در حوزه واقعیت قرار می‌گیریم در برابر یک دگراندیش منتقد جز به تک‌گویی و مجادله روی نمی‌آوریم. اما چرا؟ آیا این به خاطر ریاکاری و دیگر‌نامی برخی است؟ روشنفکرانی که یا به خاطر این یا به خاطر این که روشنفکران نیستند؟ آیا به خاطر این است که چون در فضای فرهنگ و مناسبات مومکراتیک زیسته‌ایم پس گفت‌وگوی انتقادی را نمی‌توانیم؟ یا این به ناتوانی گروهی از ما مربوط می‌شود که آنچه را درک و اراده می‌کنیم نمی‌توانیم به تحقق درآوریم؟ به راستی، می‌توانیم علل گوناگونی برای این معضل جریان انگفکی مان برشماریم. اما از نظر من مهم‌ترین علت همان اتکای افکاری به راه‌های انتزاعی و حقیقت شخصی، در حوزه نظر و امریت‌طلبی، در حوزه عمل است.

با این حال همچنان دست‌کم در برابر دو پرسش قرار داریم؛ نخست اینکه با چنین کرداری از کدام زخم‌تک‌صافی تحمیلی توسط رفقای صاحب‌قدرت روشنفکران می‌نالیم و غوغای مقابله با کدام پدیده‌های رایس می‌دهیم؟ دوم اینکه آیا نقد صداقت و شجاعت داریم، که با رویگردانی از نوجه‌پروری، به تمامی جوانانی که کام در مسیر روشنفکر شدن می‌گذارند بگوییم کردار روشنفکری را از ما نیاورم؟

می‌خواهم این نوشته را با گفته‌ای از کرل مانهایم به پایان ببرم. می‌گوید: «در جامعه‌ای که تغییرات بنیانی می‌یابست از طریق مشورت جمعی به وجود آید و ارزشگذاری مجدد باید مبتنی بر بینش و همفکری روشنفکرانه باشد، لزوم پیدایی یک نظام آموزشی کاملاً جدید حس می‌شود؛ نظامی که انرژی‌های اصلی خود را بر رشد نیروهای روشنفکرانه متمرکز کند و یک قالب فکری را پدید آورد که بتواند بار شک و بدبینی را تحمل کند و از بسیاری عادات فکری که محکوم به فنا هستند، در وحشت نباشند.» (تألیکها از من است).

**\* این نوشته خلاصه‌ای است از آنچه در ضمیمه اول بخش چهارم از فصل دوم کتاب در دست نگارش «فرهنگ گفت‌وگو» خواهد آمد.**

## سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۶ شرق

## تامل

## سرمایه، امر نمادین، سوزه

**حسین توکلی**

«وقتی کسی راه‌حلی به شما پیشنهاد می‌کند تا از بن‌بست نجات یابید، تقریباً می‌توانید مطمئن باشید که دیگر آغاز فهمیدن اوست. البته چنانچه فرض کنیم که تا آن زمان می‌فهمیده است» (ژاک دریدا) سرمایه‌داری مدرن با از بین بردن تفاوت میان سوزه‌ها، به شرایطی دامن می‌زند که در آن هیچ کس بدون جانشین نیست. سوزه تا زمانی که فعالیتش در مسیر انباشت سرمایه باشد پسمانده محسوب نمی‌شود. در این منطق، فرهنگ با عام‌شدگی تکنولوژیک به مثابه کالایی تجاری، تابع منطق تولید و مصرف سرمایه‌داری شده و با تولید انبوه کالا به یکی از ابزارهای مهار اجتماعی تبدیل می‌شود. یادداشت پیش رو بررسی کوتاهی از ارتباط فرهنگ اقتصادی و معنوی سرمایه‌داری مدرن و امر نمادین، با کارکرد محرک‌های روانی سوزه در پیوند با مقولاتی مانند کار، سرگرمی و مصرف است.

**سوزه چندپاره**

«گلن‌ها مال من نیستند. اما می‌گویم گلن‌های من. همان‌طور که می‌گویم تخت‌خواب من. بنجره من، همان‌طور که می‌گویم من. کسی می‌گوید: تو این تقصیر ضمایر است. هیچ ضمیری برای من وجود ندارد. نامی برای من وجود ندارد. من می‌گویم من، بی‌هیچ باوری.» بکت به زیبایی وضعیت سوزه‌ای را بیان می‌کند که ساختار (بازنمایی یک نظم خیالی)، او را به عنوان منشاء باورها، انتخاب‌ها و گرایش‌هایش معرفی کرده است. سوزه محتاج انسجامی دروغین (ضمیرها، اسطوره‌ها، ابزارروایی‌ها و...) و واقعیتی تخیلی است تا چه بسا در وضعیت «مردگی» به بقا ادامه دهد. نظم نمایان از سوی دیگر، به نهادینه شدن آگاهی دروغین سوزه نیازمند است. داد و ستد نظم نمایان و سوزه، به آمیزش واقعیت و تخیل می‌انجامد. بخشی از مفهوم «والایش» در روانکاوی فرویدی به فرآیندی می‌پردازد که در آن «لیبیدو به سوی فعالیت‌هایی مانند آفرینش هنری و کارهای فکری جهت داده می‌شود. بنابراین والایش همچون درجه‌ای خروجی برای انرژی مزاد عمل می‌کند که به لحاظ اجتماعی قابل پذیرش است و در غیر این صورت این انرژی مجبور بود در اشکالی که به لحاظ اجتماعی قابل پذیرش نیستند (رفتار منحرف) یا در سمپتوم‌های روان‌انزیدی تخلیه شود.» (فرهنگ مقدماتی اصطلاحات روانکاوی لکانی، گام ن‌ص، ۵۰۱-۵۰۰) ارتباط سوزه با محصولات صنعت فرهنگی در مسیر اجتماعی و پذیرفتنی کردن کارکرد لیبیدویش نظم نمایان را بیش از پیش پرورار می‌کند. «هنعت فرهنگ‌سازی تصعید نمی‌کند، سرکوب می‌کند.» (دیالکتیک روشنگری، گام نو، ص ۲۴۱) اما آفرینش هنری، در نظر لکانیست فرهنگ‌ساز ایجاد کرده و استثنایی از سوزن‌بودگی/ فردیت را بازنمایی می‌کند.

**سرگرمی**

«سرگرمی همیشه به معنای بیرون راندن مسائل از ذهن و فراموش کردن رنج است. حتی آنجا که رنج مشهود است، سرگرمی در اساس همان عجز و فرامدگی است، نوعی گریختن، اما نه آن‌طور که می‌گویند. گریز از واقعیتی بد، بلکه گریز از آخرین اندیشه مقاومت در برابر این واقعیت. آن راه‌هایی که سرگرمی وعده حصول‌اش را می‌دهد رهایی از فکر در مقام نیست» (همان، ص ۲۹۹) سریال‌های مهمل ۱۰ شیی گدای، فارسی‌اند. به عنوان نمونه‌های بارز کارکرد سرگرمی در صنعت فرهنگ، الگوهای اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مستقر و مسلط را در شکل‌های روایتی متن پوشانده و ترویج می‌کنند. شاکله یکسان این محصولات، ناتوانی و درماندگی مخاطبان نشان و تفکر، تشدید می‌آید. از محصولات شرق آسیا تا امریکای لاتین، همگی هدفی یکسان دارند، فقط در بسترهای مختلف شکل گرفته و روش «مولدین» مفاهیم و الگوهای اخلاقی، اقتصادی، کلیشه‌های جنسیتی مسلط در هر محصول و با توجه به شرایط و رده‌های دستمندی «مصرف‌کنان» متفاوت است. همان منطقی که سوزه کوفته‌شده در سیطره سرمایه‌داری و روزمرگی را در ایستگاه‌های مترو با میل‌های ماساژور رای کار، تولید و انباشت سرمایه بیشتر شارژ می‌کند.

**میل، مصرف، کار**

بر بخشی از مدخل «میل» در فرهنگ اصطلاحات روانکاوی لکانی آمده است: «میل در مرز جدایی نیاز از درخواست شروع به شکل‌گیری می‌کند. برخلاف نیاز، که می‌تواند ادا شود و بنابراین تا به وجود آمدن یک نیاز دیگر، برانگیختگی سوزه را متوقف کند، میل هرگز نمی‌تواند ارضا شود؛ نیروی میل ثابت و جاودانه است. تحقق میل منوط به «به آورده شدن» آن نیست، بلکه به معنای دقیق کلمه به بازتولید آن وابسته است.» (همان، ص ۴۶۱) امر نمادین، جهان نشانه‌ها و بازنمایی‌ها، و بنابراین مبتنی بر «فقدان» است. نشانه‌ها، کلمه‌ها و بازنمایی‌ها به چیزهایی دلالت دارند که وجود ندارند، و گرنه نه نشانه‌ها، بلکه نیازی نبود. بنابراین در فرآیندی تأثیربر جای اشیا و افرادی را که هرگز وجود نداشته‌اند، می‌گیرند. از سوی دیگر تداوم سرمایه‌داری مستلزم «صرف» است. در این شرایط، «ایجاز» و بازنمایی با کار فرمونه می‌شود. امر کار خرید به نوعی محل ارتباط دانهی تحقق می‌یابد. مصرف در این شرایط نمود و نمونه بارز دست و پا زدن سوزه برای پوشاندن «فقدان» و انباشتن حرف‌ها از تصاویر، نمادها و نشانه‌های کالایی است. «کار» در این وضعیت در کنار نقش کلاسیک‌اش (حفظ ارزش‌ها و اجتماعی و زیسته در گذشته سوزه)، باید فراهم‌کننده شرایط مصرف بیشتر نیز باشد. بنابراین امرهای به منطق سرمایه‌داری به طور خودکار، مشروع و «طبیعی» جلوه داده می‌شود. و گرنه سوزه محکوم به تباهی است. «عدم تطبیق و سازش به معنای محکوم شدن به عجز و ناتوانی اقتصادی است که در عجز فکری را پدید آورد که بتواند بار شک و بدبینی را تحمل کند و از بسیاری عادات فکری که محکوم به فنا هستند، در وحشت نباشند.» (تألیکها از من است).

**\* این نوشته خلاصه‌ای است از آنچه در ضمیمه اول بخش چهارم از فصل دوم کتاب در دست نگارش «فرهنگ گفت‌وگو» خواهد آمد.**